گفتگوی ایسکانیوز با دکتر مریم صانع پور:

**نباید فاطمیه را عامل تفرقه میان مسلمانان کرد**

شنبه - ۱۳۹۳/۱۲/۲۳ - ۱۳:۰۱:۱۹

[http://www.iscanews.ir/images/print.png](http://www.iscanews.ir/print/240485/%d9%86%d8%a8%d8%a7%db%8c%d8%af-%d9%81%d8%a7%d8%b7%d9%85%db%8c%d9%87-%d8%b1%d8%a7-%d8%b9%d8%a7%d9%85%d9%84-%d8%aa%d9%81%d8%b1%d9%82%d9%87-%d9%85%db%8c%d8%a7%d9%86-%d9%85%d8%b3%d9%84%d9%85%d8%a7%d9%86)

کد خبر: **۲۴۰۴۸۵**

**ایسکانیوز- دین و اندیشه: الگوبرداری از اسوه های دینی و ائمه ی اطهار، نزد شیعیان جایگاه خاصی دارد. در این میان حضرت فاطمه زهرا(س)، دختر گرامی رسول خدا، خصوصا برای زنان الگویی حسنه و درخشان است. اما میان ما و ایشان چهارده قرن فاصله افتاده است و در طول این قرون طولانی، بسیاری از موارد تغییر یافته است. زن امروز دارای ارزش ها و عرفیات متفاوتی است و در جامعه ای زندگی می کند که نظم اجتماعی به کلی متفاوتی از جامعه ی زمان حضرت فاطمه دارد. این تفاوت های بسیار الگوگیری پیروان ایشان را با مشکل مواجه کرده است.**

**اما چطور می توان این مانع را برطرف کرد و با چه رویکردی می توان از ایشان الگو گرفت؟ همچنین چه درس هایی می توان از زندگی ارزشمند ایشان آموخت؟ در این باره با دکتر مریم صانع پور، مدیر گروه مطالعات زنان پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، گفت و گو کردیم. او با بیانی شیوا، رویکردی جدید در الگوبرداری از حضرت را با عنوان رویکرد «تاریخ پدیدارشناسانه» معرفی کرد. دکتر صانع پور همچنین از تصویر رایجی که در جامعه ما از حضرت زهرا سلام الله ارائه می شود انتقاد کرد. توضیحات ایشان را در ادامه می خوانید:**

 اول از همه باید بر این نکته تأکید کنم که حضرت فاطمه (س) الگوی تمام انسانیت هستند و انسانیت اعم از مرد و زن است و نگاه جنسیتی به ایشان جفایی بزرگ در حقشان است.

و اما در مورد شیوه ی الگوپذیری از ایشان، می توان روایات نقل شده را به دو دسته تقسیم کرد:

 دسته اول از حضرت فاطمه(س)، تصویری ملکوتی ترسیم می کنند؛ به این صورت که وجودشان را نشأت گرفته از میوه بهشتی که پیامبر در معراج تناول کردند معرفی می کنند؛ به گونه ای که  هرگاه حضرت محمد(ص) مشتاق بهشت می شدند، بوی بهشت را از دخترشان استشمام می کردند. این دسته از روایات شأنی تمثیلی و نمادین دارند. هانری کربن هم در همین پارادایم دختر پیامبر اسلام را توصیف کرده و می نویسد فاطمه(س) نور الهی و دارای شخصیتی سرمدی است که هم ظاهر، و هم ظاهرکننده می باشد. بنابراین بدون او محل صدور جهان یعنی مادة عالم در پرده غیب پنهان می ماند. ملاحظه می شود که در این رویکرد تمثیلی، حضرت فاطمه بسیار مقدس و غیرقابل دستیابی است و نمی توان از او الگوبرداری کرد.

اما در دومین دسته، وجود ایشان در شرایط تاریخی 14 قرن پیش و در شرایط جغرافیایی عربستان ترسیم می شود که کاملا زمانمند و مکانمند بودند و به علت مغایرت زمانی و مکانیشان، قابل انطباق با شرایط کنونی نیستند.

برخی کوشیده اند تا جهت فراهم سازی شرایط الگوپذیری از ایشان، روایات نمادین و پدیدارشناسانة دسته اول را با گزارشهای تاریخی دسته دوم تلفیق کنند. اما از آنجا که روایت های دسته اول ماوراءالطبیعی و متافیزیکی است و گزارش های دسته دوم برداشت های ذهنی انسان از حوادث زمانمند و مکانمند می باشد؛ بنابراین هیچ سنخیتی میان این دو رویکرد وجود ندارد تا بتواند پارادایمی یکپارچه ارائه کند که قابل الگوبرداری باشد. زیرا از طرفی نگاه تاریخی، وقایع و موجودات تاریخمند را معلول شرایطی خاص می بیند و الگوپذیری انسان کنونی را از انسانی که در شرایط نامتجانسی می زیسته غیرممکن معرفی می کند و از طرف دیگر در نگاه ماوراء الطبیعی، حضرت زهرا(س) علت تاریخ محسوب می شود و جبروتی بودن این رویکرد، امکان الگوگیری را از انسانهای عادی سلب می نماید.

اما نظریه ای که به گمان من برای الگوپذیری از حضرت فاطمه (س) مناسب است براساس گفتمان«تاریخ پدیدارشناسانة» میرچا الیاده قابل طراحی است. در این روش، گزارش ها و روایات موجود در زندگینامه فاطمه زهرا(س) را باید هم در «زمان» و هم در «زمینه» بررسی کرد. گفتمان حاصل از این روش خاص به گونه ای طراحی شده که انسان را یک واقعیت صرفا زیست شناسانه نمی داند، بلکه واقعیتی معنایی می داند که طبیعت، محل ظهور و بروزش است و به این ترتیب در صورت بندی فلسفی از انسان شکاف میان ماده و معنا از میان برداشته می شود و انسانیت تعریف یکپارچه ای بر مبنای «ماده» و «معنا» یا «ملک» و «ملکوت» پیدا می کند. در این تعریف انسان موجودی است که فقط متعلق به ماده فردی خودش نیست بلکه به همه عوالم تعلق دارد.

به این ترتیب نوع جدیدی نیز از اعتقاد به رستگاری مطرح می شود و حوادث زمانی و مکانی در زندگی انسان دارای یک نحوه کلیت معنایی می شوند؛ براین اساس به علت اشتراک الگو با الگوپذیر در «فرایند حیات به مثابه ظهور مادیِ معنای باطنی» الگوبرداری از قدیسانی چون حضرت فاطمه سلام الله علیها نیز ممکن می شود. زیرا زندگی ایشان در تاریخ و جغرافیای خاص، ظهور و بروز امری مقدس و سرمدی است که در نقشی الگویی می تواند با حفظ کلیت نامتغیرش، توسط انسانهای دیگر در شرایطی متفاوت، مورد پیروی قرارگیرد.

به این ترتیب می توان گفت یک امر کلی و سرمدی که در گذشتة تاریخی دارای حضوری  مادی بوده می تواند مورد پیروی انسانهایی تاریخمند قرار گیرد که دارای واقعیتی معنایی هستند و تغییر شرایط محیطی نمی تواند از ظهور معنویت ثابت وسرمدی ممانعت نماید معنویتی مانند انسان دوستی،ایثار ،مهربانی،عدالت طلبی،صداقت،اخلاص،شجاعت،رضایتمندی و...

بنابراین نقش الگویی حضرت زهرا(س) هنگامی محقق می شود که مفاهیم آرمانی و تغییر ناپذیر وجود او، از خلال گزارش های تجربی زمانمند و مکانمند استخراج شوند. اما در صورتی که ما بعد مادی و معنوی انسان را در عرض یکدیگر قرار دهیم و رابطه طولی ماده با معنا را به عنوان ظهور مادی برای باطن معنوی نادیده بگیریم قدیسانمان را نیزدو پاره توصیف  می کنیم یعنی یا 1)به صورتی توصیف می کنیم که از فرط تقدس  و باطنی بودن نمی توانیم وجود زمانمند و مکانمندمان را با آن بی زمان و بی مکان تطبیق دهیم و یا2) از فرط تاریخی دیدن، انسان محاط در شرایط محیطی کنونی را نمی توانیم با شرایط چهارده قرن پیش مطابقت دهیم .

درحالیکه بر اساس صورت بندی یکپارچه از انسان می توان زندگینامه تاریخی زهرا (س) را ظهور تعالی و معنویت وجودی ایشان تلقی کرد؛ معنویتی که به گونه ای فراتاریخی و ثابت در طول زمان باقی می ماند هرچند هر لحظه نمود و ظهوری گوناگون را به خود می پذیرد و چنین کلیت و معنایی قابل تطبیق با شرایط مختلف محیطی و قابل الگوبرداری در همه زمان ها می باشد. پس ظهور معنا در تاریخ، معلول قدیسانی چون حضرت فاطمه زهرا است زیرا در تاریخ پدیدارشناسانه،واقعیت تاریخی ظهور امری فراتاریخی است و از این رو می توان ادعا کرد ساختارهای معنایی و جوهری فاطمه زهرا(س) می تواند شکل دهنده گفتمانهایی تاریخی باشد که در زمانهای مختلف، ظهورات متفاوتی را از آن حقیقت یگانه ارائه می کنند.

[](http://iscanews.ir/wp-content/uploads/2015/03/2434fe58-7ce5-43ab-9c1b-4fae315a9b25.jpg)

بنابراین براساس چنین رویکردی باید زندگینامه حضرت فاطمه به عنوان الگوی انسانیت، به گونه ای بررسی و تفسیر شود که وقایع مختلف،به منزله  جنبه های تجربی حضور قدسی ایشان مورد توجه قرار گیرد تا بتوان راه حل نیازمندی های ارتقایافته جامعه انسانی را با تمرکز بر همان کلیت و ثبات معنایی جستجو کرد که این الگوگیری هم پدیدارشناسانه و هم آکنده از اطلاعات تاریخی است و از این رو هم الزامات محیطی زندگی حضرت زهرا، و هم الزامات محیطی ما را در نظر می گیرد. پس باید همواره در بیان نقش الگویی حضرت فاطمه به معانی فراموش شده ای که بیان تجربه های متنوع دینی ایشان هستند توجه کرد و از آن معانی تغییر ناپذیر، در تحلیل نهایی موقعیت ها و وضعیت های نهایی جوامع انسانی بهره جست زیرا امر قدسی که هسته ای، فراتاریخی و ثابت است، دارای ظهورات زمانمند و مکانمند می باشد.

به این ترتیب دوگانگیِ «واقعیت های جزئی» و «حقیقت کلی» برطرف می شود.پس معنویت فاطمی مانند دگرخواهی، نوع دوستی، وفاداری، فداکاری، عشق به خالق، عشق به مخلوقات و... در تمام اعصار، ثابت و لایتغیر باقی می ماند هرچند زمانه های مختلف خصوصیاتی متفاوت داشته باشد.

حال اگر ما گزارشات زیادی از زندگی حضرت فاطمه(س) نداریم، اما با دانستن اسمهای ایشان می توان به مسماهایی که بیانگر معنویت فاطمی است رهنمون شد؛ زیرا اسم نشانه است و بر مدلول دلالت می کند. مثلا با ریشه یابی اسمهای ایشان در قرآن می توان به صفات ایشان پی برد و از آنها تبعیت کرد اسمهایی مانند صدیقه، طاهره، بتول، راضیه، مرضیه، ... که می توانیم از این طریق کتابهای فراوانی در بارة دختر رسول اکرم(ص)بنویسیم؛ دربارة انسان کاملی که پیامبر(ص) او را «بضعه» یعنی پاره ای از وجود خود نامیده اند. یعنی دارای صفات مشترکی با پدرش بود. پس خلقش نیز قرآنی بود و سیره اش نیز محمدی بود.

اما متأسفانه می بینیم در مناسبتهای مرتبط با این اسوة انسانیت ایشان را فقط در حد یک زن خانه نشین، منزوی و گریان و محزون تقلیل می دهند واین بیشترین جفا به حضرت فاطمه است. برای مثال از ایشان روایت می کنند که سعادت "زن" آن است که هیچ مرد نامحرمی را نبیند و هیچ مرد نامحرمی هم او را نبیند. درحالیکه با رجوع به زندگینامه ایشان ملاحظه می شود که ایشان همراه رسول اکرم(ص) به جبهه ها می رفتند و نقش تعیین کننده ای را در موفقیتهای سیاسی ـ اجتماعی حضرت رسول ایفا می کردند؛ رسولی که برای همه زمانها و مکانها در سراسر تاریخ و جغرافیا مبعوث شدند و دخترشان را «ام ابیها» نامیدند. پس باید چهره ای محمدی از فاطمه ترسیم کرد تا جاذبه های الگویی را برای همه انسانها در همه زمانها و مکانها داشته باشد.

این همه نقشهای سیاسی و اجتماعی که در تاریخ برای ایشان آمده است را چگونه می توان نادیده گرفت؛ ایشان که با وجود عمر کوتاهشان در تمام حوادث سیاسی حضور فعال داشتند همچنین در بیشتر اوقات، حضرت علی(ع)در جبهه های دفاع از اسلام مشغول بودند که رتق و فتق امور خانه و خارج خانه به عهدة حضرت زهرا بود. بنابراین اگر قرار باشد هیچ مردی زن را نبیند و زن نیز هیچ مردی را نبیند، زندگی برای یک زن چگونه ممکن می شود که بتوان چنین الگویی را از دختر پیامبر برای زن امروز ارائه داد. پس مشکل بر سر الگوناپذیری حضرت فاطمه نیست، بلکه برداشت غلط ما از شخصیت ایشان موجب ارائه یک الگوی منزوی و افسرده شده است. درحالیکه این الگو شایستة ایشان که پارة تن رسول رحمت و حکمت هستند نمی باشد.

چرا ما زندگی سراسر حرکت و سرزندگی ایشان را (که با وجود طول اندکش، پیامهای سازنده ای به عرض همه تاریخ دارد) به روزهای پس از رحلت حضرت محمد(ص) تقلیل داده ایم؟و الگویی عاری از نشاط و سرزندگی ترسیم کرده ایم؟ این بزرگترین جفای ما به این الگوی حیات ساز است. درحالیکه در قرآن کریم آمده: الا اِنَّ اَوْلِياءَاللَّهِ لاخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاهُمْ يَحْزَنُونَ «به هوش باشيد كه دوستان راستين خدا نه ترسی دارند و نه اندوهگين می شوند». پس چرا باید در ترسیم چهرة جهانی زهرا(س) که مظهر نور و سرور الهی است وی را اسطورة حزن و اندوه معرفی کرد؟ و طبیعی است که دختر جوان با دریافت این تصویر تحریف شده بگوید من می خواهم زندگی کنم، امیدوار و با نشاط باشم و نمی خواهم فقط به مردن فکر کنم و این حق اوست.

بنابراین تقصیر از ماست که تصویری اندوهناک و بی علاقه به زندگی از زهرا(س) ارائه کرده ایم درحالیکه دختر پبامبر حکمت و رحمت، خلقی قرآنی داشته اند که با یأس، نومیدی و غصه تناسبی ندارد که این همه از شیطان است و صفات الهی همان اسماء حسنا است. فاطمه ای که مشتاق لقای این خدای رحمان بود قطعا نمونة کامل حیات، انبساط، امید و سرزندگی بوده است و ما باید در معرفی ولی و خلیفه اش زهرای اطهر(س) برصفات و اسماء نیک و درخشنده تأکید کنیم تا فطرتهای پاک و زیبایی طلب جهانی، مشتاق الگوبرداری از صفات و عملکرد سراسر امید،تحرک و درخشندگی ایشان شوند .

همچنین باید توجه داشت که زمانه کنونی زمانه ارتباط ما با همه مردم دنیاست. بنابراین وقتی ادعا می کنیم اسلام دینی جهانی است الگوهایمان را باید به گونه ای فرافرهنگی ارائه کنیم که از قالبهای جغرافیایی و تاریخی فراتر رود. باید تفسیری از آنها داشته باشیم که بتواند همه انسانیت را به عنوان مخاطب در بر بگیرد. زیرا ما شیعه ائمه اطهار هستیم و پیشوایانمان تحقق بخش عینی آیات قرآن و سنت نبوی می باشند و ازآنجا که پیامبر اسلام، پیامبر رحمت و حکمت است و پیامش جهانی است، باید الگوها و آموزه هایمان را به نحوی جهانشمول و وحدت بخش معرفی کنیم؛ در مورد حضرت فاطمه(س) نیز باید چنین باشد. اما متاسفانه برخی تبلیغات ما در بارة ایشان(برخلاف تأکید خودشان در خطبه فدکیه که امامت را عامل وحدت معرفی کرده اند) عامل تفرقه، حتی در میان خود مسلمانان است. درحالیکه باید الگوهایمان را به گونه ای معرفی کنیم که نه تنها موجب وحدت میان مذاهب اسلامی شوند بلکه موجب وحدت میان ادیان مختلف، و حتی موجب وحدت میان همه عدالت خواهان و حق طلبان جهانی خواه دیندار و خواه بی دین  باشند **و آموزه های برگرفته از زندگی تاریخی و جغرافیایی ایشان ظاهر کنندة معانی عمیق و نهفته ای باشد که در پویایی اعصار و قرون متمادی می تواند توسط انسانهای حقیقت جو منکشف گردد.**